نگاهی به برخی اسمای ذات درآثارسنایی وعطّار

مسلم مصطفوی[1]، تورج عقدایی[2]

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۰۴
تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۸

چکیده

«اسماءحسنی» ،یکی ازاهمّ مباحث علوم قرآنی است که مورد توجّه شاعران و نویسندگان بوده و بازتاب گسترده ییدر ادبیّات فارسی، به ویژه درآثار پایه گذاران ادبیّات عرفانی، حکیم سنایی غزنوی وشیخ عطّارنیشابوری؛ داشته است. لذا مقاله‌ی حاضر؛ به چگونگی بازتاب پرکاربردترین اسمای ذات الهی که تجلّی بیشتری در آثار این دو دارد، همراه بامعانی لغوی و اصطلاحی آنها می‌پردازد و با آوردن شواهدی ازآثاراین دو شاعرِعارف ؛ موضوع را ازجنبه‌های مختلف شکلی و ماهوی بررسی می‌کند. سرانجام نتیجه می‌گیرد که آثار سنایی و عطّار، منشوری ازاسما وصفات خداوند متعال بوده و نام‌های زیبای حضرت حق از زوایای گوناگون در آن‌ها بازتابیده است. به ویژه اسمای ذات، که در سراسر آثارشان تجلّی یافته، به طوری که بعضی از این آثار را می‌توان آیینه‌ی تمام نمای اسمای ذات الهی دانست.

کلید واژه‌ها: اسمای الهی، الله، سنایی، عطّار.

---

۱ – دانشجوی دکتری زبان وادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. Mostafavi_teacher@yahoo.com
۲ – دانشیار، عضو گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، ایران. Dr_aghdaie@yahoo.com

مقدمه

«اسماءحسنی»، یکی از موضوعات مهمّ نظام وجود و عالم خلقت است. تدبّر در آیات قرآن کریم، این حقیقت را روشن می‌کند که خدای متعال در مقام بیان خلق و تدبیر، ودر مقام بازگشت وجود، به اسمای حسنای خود اشاره فرموده؛ و هر امری از امور را با اسم خاصّی به ذات غیبی خود نسبت می‌دهد. واین نشان‌گر اهمیّت فوق العاده‌ی اسمای الهی درقرآن کریم است:«اَللهُ خالِقُ کُلِّ شَیءٍ وَهُوَعَلی کُلِّ شَیءٍ وَکیل» (قرآن، زمر : ۶۲). «خدای متعال، خالق هرچیز است. و اوست وکیل بر هر چیز».

گستره‌ی تجلّی وظهورات بسیارمتنوّع اسمای الهی در ادب فارسی به ویژه در ادبیّات غنایی و عرفانی ما، تا حدّی است که این آثار را به آیینه‌ی تجلّی اسمای الهی تبدیل کرده است. زیرا «عارفانی که باورمند به وحدت وجودند، کلّ جهان یا هریک از اجزای آن را آیینه‌ای می‌انگارند که نمودار جمال معشوق لایزال است» (سرامی، ۱۳۹۲ : ۳۲۲).

آثار سنایی وعطّار، ازمهم‌ترین و برجسته‌ترین مواردی است که نام‌های خداوند متعال در آن‌ها به روشنی بازتابیده است. درمجموع می‌توان گفت که آثارگران سنگ آنان، آیینه‌ی روشنی است که اسمای حسنای الهی، باجلوه‌ها وشکل‌های متنوّعی در آن تجلّی یافته است. به سخن دیگر، ذهن آنان مملوّ از نام‌های زیبای حضرت حق بوده که به گونه‌ای ناخودآگاه برزبانشان جاری شده واز زوایای گوناگون برآیینه‌ی آثارشان جلوه گری کرده است. به ویژه مثنوی‌هایشان که سرشارازحقایق باری تعالی و منشورصفات جلال وجمال اوست. «آن قَدَراسرارتوحید وحقایقِ اذواق ومواجید که درمثنویّات وغزلیّات وی(عطّار) اندراج یافته، در سخنان هیچ یک از این طایفه یافت نمی شود» (جامی، ۱۳۷۰: ۸۱۷).

در مقاله‌ی حاضر، ابتدا برخی ازاسمای ذات الهی برطبق منابع اسلامی، استخراج شده و بر پایه‌ی حروف الفبا، از جنبه‌های مختلف لغوی و اصطلاحی مورد بررسی

قرار گرفته و پس بازتاب آن در آثار سنایی و عطّار، همراه با شواهد مثال از آثار منظوم و منثور این دو عارفِ شـاعر ارائه گردیده اسـت. هم چنین هراسم را در دو مقوله به ترتیـب ذیـل، مورد بحث قـرار داده؛ کاربرد هر یک را به لحاظ شـکلی و محتوایی، بررسـی کرده‌ایم و در برخی موارد نیز نگاه نقّادانه‌ای بر دیدگاه‌های مختلف داشته‌ایم: ۱- ویژگی ومعانی لغات و اصطلاحات ۲-ظهورات و تجلیّات. از آن جایی که بسامد و کاربرد اسمای ذات در آثار آنان به مراتب بیشتر از اسمای صفات و افعال است، در نتیجه به توضیح پرکاربردترین اسـمای ذات الهی، پرداخته‌ایم. به همین مناسبت روش کار نگارنده، بر پایه‌ی مطالعه و تحقیقات کتابخانه‌ای است.

بیـان این نکته هم ضرورت دارد که بـرای رعایت ایجاز، بحث خود را در مبحث ظهورات و تجلیات، به شـواهد و مثال هایی از آثار سنایی وعطار منحصر کرده‌ایم که از حیـث ظهور و تجلّی، قوی ترند و بازتاب پررنگ‌تری نسـبت به بقیّه دارند.گر چه همه‌ی اسما و صفات حضرت حق در ذات خود، یکی بیش نیستند؛ امّا ظهورات آن‌ها در هستی و از جمله در آثار سنایی و عطّار، جلوه‌های متفاوتی دارند.

زیرا خداوند متعال در آنِ واحد هم علیم، هم قادراسـت. هم چنان که ذات اقدس او همان حال که قادر اسـت، مدبّر هم هسـت. چه؛ مدبّر بودن خداوند متعال با علم و قدرت او مغایرتی ندارد.

۱- «الله»

«الله» یا «اِله»، در لغت به معنای «خدای سزای پرستش»است (محقق، ۱۳۶۲ :۲۳۸). «الله»، واژه‌ی عربی اسـت و دو دیدگاه درباره‌ی ساختار لغوی آن وجود دارد:۱- اکثر محقّقان و دانشـمندان، این واژه را مشـتق نمی‌دانند بلکه معتقدند اسـمی است منفرد برای خداوند و از جمله‌ی اسـمای اعلام اسـت. لذا اسـم خاصّی اسـت که بر معبود راستین دلالت می‌کند (جرجانی، ۱۳۷۷ :۲۱). ۲- عدّه‌ای دیگر آن را مشتق دانسته و با

نگرش‌های متفاوت در اصل و ریشـــه‌ی آن، به معانی مختلفی تفسیر می‌کنند از جمله: خدا، پروردگار، خداوند و ... (کاشانی، ۱۳۹۰ : ۳۷).

ملا حبیب الله شریف کاشانی، در کتاب ارزشمند خود با عنوان «خواص و مفاهیم اسماء الله الحسنی»به هر دو دیدگاه اشاره نموده‌اند بدون آن که دیدگاه خود را در این باره بیان کرده باشـــند (همان). لذا با یک نگاه نقّادانه باید گفت که مؤلف این اثر، بهتر بـــود در مباحث پژوهشـــی خود اولا منابع و مراجع معتبر بـــرای هر دو دیدگاه معرفی می‌کردند و در ثانی لازم بود نظر و دیدگاه خودشـــان را درباره‌ی آن، همراه با دلایل و مستنداتی بیان می‌داشتند. در حالی که در اثر مذکور، چنین کاری صورت نگرفته است.

در اصطلاح علم الأســـماء نیز، «الله» عبارت اســـت از : «مَنْ لَهُ الإلهیّةُ وَالإلهیّةُ هِیَ الْقُدْرَةُ عَلی الْإِخْتِراعِ». «الله» آن اســـت که الهیّت او راســـت و الهیّت، قدرت بر آفریدن است و پدید آوردن و این صفت حق است جَلَّ جَلالُه که قادر است بر ایجاد، اختراع، انشاء و ابداع... (سمعانی ،۱۳۶۸ : ۴).

در قرآن کریم، ذکر «الله» بیشتر از سایر اسماء است و در ۲۶۹۹ موضع، احصاء شده است. بیشتر محقّقین «الله» را اسم اعظم خدا می‌دانند و می‌گویند این اسم، جامع تمام اسمای ذاتیّه و نعوت کمالیّه است. اسم ذات موصوف به جمیع صفات است و دلالت بر معبودی می‌کند که در برگیرنده‌ی همه‌ی نام‌های خداســـت. اسم اعظم، همان اسمی است که خداوند، به رسولش امر فرمود تا با این اسم، معبودش را با عظمت و جلالش به پاکی یادکند. در دعای پنجاه ودوّم صحیفه‌ی ســـجّادیّه می‌خوانیم:«وَبِاسمِکَ الْعَظیمِ الَّذی اَمَرْتَ رَسولَکَ اَنْ یُسَبِّحَکَ بِهِ وَبِجَلالِ وَجْهِکَ الْکَریمِ الَّذی لایَبْلی وَلایَتَغَیَّرُ»(آیتی، ۱۳۷۲: ۳۶۸) «و به حقّ نام مهین تو که پیامبرت رافرموده‌ای که تو را بدان نام تســـبیح گوید و به عظمت ذات بزرگوار تو سوگند که نه کهنه می‌شود و نه تغییر می‌یابد». لذا «الله»، برترین و بالاترین اسماءالله است. «کَلِمَةُالله هِیَ الْعُلْیا» (قرآن،توبه:۴۰)

۱۳۳ ◇◇◇

رسیده بود پیش « صِبغَةُ الله » که خونش«صِبغَةُ الله» گشت ناگاه
(عطار،۱۳۶۸: ۱۰۴)

بگوتاجان به«حَبلُ الله »زنده است تواند بوک زین چاه بلا رست
(همان :۲۱۱)

جز«کتاب الله»وعترت زاحمدمرسل نماند یادگاری کان توان تا روزمحشر داشتن
(سنایی،۱۳۸۸: ۲۴۵)

«صِبغَةُالله»، به معنی رنگ خدایی داشتن و «حَبلُالله»، کنایه از توکّل و تشبّث به امدادهای الهی و مقصود از «کتابالله» قرآن کریم است. این نوع ترکیب، مکرّر در مقام تجلیل از عظمت الهی و توصیف مقام والای پیامبر اکرم(ص) به صورت «شبه جمله» برای حالت تعجّب به کاررفته است:

اینت بی حد کرم ولطف وبزرگیّ وشرف دریکی شخص مرکّب شده«سبحان الله»
(همان: ۲۹۴)

از آن جا که اسرارنامه‌ی عطار، سرشار از رموز عشق الهی است، بازتاب و کاربرد ترکیبات وصفی «سرّالهی» یا «اسرارالهی»، در آن بسامد بالایی دارد و عطار آن‌ها را به شکل‌های گوناگون بیان کرده است. به ویژه وقتی که اوصاف کمالات پیامبر عظیم الشّأن(ص) را می‌شمارد؛ درباره‌ی آن حضرت می‌گوید:

مجالس گویِ رازِ پادشاهی معمّا دانِ اسرارِ الهی
(عطار،۱۳۶۸ :۹۳)

مقصود از «اسرارالهی» در بیت بالا، عشق به ذات اقدس خداوند است که وی پس از ابیاتی، با استفاده از آرایه‌ی بسیار زیبای «التفات»، وجود مبارک آن حضرت را از «غیبت به خطاب» این گونه توصیف می‌کند:

۱۳۵ ◇◇◇

خود به وفور از آیات قرآنی و تعبیرات عرفانی و اخلاقی، در قالب جملات اسنادی بهره می‌گیرد:

هرچه جز «لااله الّاالله» همه در قعر بحر «لا» انداز

(سنایی،۱۳۸۸: ۱۸۰)

عطار در «تذکرهٔ الاولیاء»، با همین کاربرد، تعبیر بسیار ظریفی در ستایش حضرت الوهیّت دارد:

«فَاِنْ نَظَرنا اِلی الْأوصافِ الْأُلُوهِیَّةِ فَلااِلهَ اِلّاهُو وَاِنْ تَاَمّلْناالْوُجُودَ فَلاهُوَاِلّاهُو»

(عطار، ۱۳۷۰: ۱)

نکته‌ی قابل توجّه این که بیان اسم جلاله ی «الله» همراه با «هو»، از اهمّیت فوق‌العاده‌ای در نزد بزرگان علم الاسماء برخوردار است که سنایی از آن استفاده‌های فراوانی برده است. از دیدگاه بسیاری از اهل معرفت، این ترکیب نشانگر یگانگی ذات حضرت حق و تطابق آن، با صفات اوست:

بگروای ملحدبه قرآن«قل هوالله»یادگیر چندباشدبرسرت ازجهل وکفروشک،فسار

(سنایی،۱۳۸۸: ۱۵۵)

کاربرد این دو اسم در کنار هم و تکرار متوالی آن در «هیلاج نامه»ی عطار هم، بسیار قابل ملاحظه است:

بیان این معانی کرد آگاه صفات ذات پاکم «قل هو الله»

منم در «قل هو الله» راز دیده دراین جاگه «هوالله» باز دیده

چو ذاتم «قل هوالله» است بنگر نمود من «هوالله» است بنگر

نمودم از «هو الله» است پیدا عیانم«قل هوالله»است پیدا...

چو ذات پاکم اینجا «قل هو الله» عیان شد جوهر نقش «هوالله»

(عطار، ۱۳۷۱:۲۵۴و۳۰۵)

۱۳۷ ◇◇◇

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

همه یآآآکی اسآآآت اینجا در حآآآقیقت ولـی نـادان، دوی بینـد طبیعـت
(عطار، ۱۳۷۱ :۹۸)

«اَلاحَد» و «اَلْواحِد»، هر دو از اسـامی خداوند متعال و دلیلی بر وحدت و یکتایی ذات بی مثال «الله» است. «اَلْواحِد»، ۲۲ بار در قرآن کری مذکر شده و بنا بر تحقیقی که از اسم «الاحد» به عمل آمده است، بازگشت اسم «الواحد» به آن بوده است. به سخن دیگر، «الواحد» مرتبه‌ی ظهورحقیقت در «احدیّت» می‌باشد. از این رو عرفا با استناد به احادیث وارده در این مورد، هرگونه عددیّت یا حتی اعتبار «و حد تعددی» را از ذات خداوند نفی کرده و به «وحدت اطلاقی» وی قائلند:

احـدست و شمـار از او مـعزول صمدسـت و نیـاز ازو مخـذول
آن احـد نی کـه عـقل داند و فـهم و آن صمـد نی کـه حس شناسـد و وهم
نـه فـراوان نـه انـدکی باشـد یکـی انـدر یکـی یکـی باشـد
(سنایی،۱۳۸۷:۲۸)

در مورد لفظ «اَلاحَد»، نکته‌ی ظریف و قابل توجّهی وجود دارد و آن، این است که این لفظ در قرآن کریم بدون الف و لام معرفه، و به صورت نکره نازل شـده است.لذا اشـاره به این نکته دارد که «احدیّتِ» باری تعالی، صفتی نیست که قابل شناخته شدن باشد. او بی‌مثال و یکتا است، ازلی و ابدی است، هیچ چیز به او شباهت ندارد و جایز نیسـت شیئی یا شـخصی را همانند او بدانیم. او در معبودیّت فرد است و در کاینات، نمونه‌ی دوّمی ندارد. بنابراین صفتی از خداوند را که برای انسانها شناخته شده نباشد، نمی‌توان به صورت معرفه آورد (شریف کاشانی،۱۳۹۰ :۴۵)

۳- «ظاهر»

«ظاهر» در لغت به معنای «پیدا به هسـتی» است (محقّق،۱۳۶۲: ۳۱۷). «ظاهر»، در مقابل «باطن» یعنی آنچه با احساس قابل دریافت باشد (سجّادی،۱۳۷۰: ۵۶۱).

بـــا توجّه به معانی فـــوق و دیدگاه‌های گوناگونی که از ایـــن واژه، در فرهنگ‌های مختلف لغت به عمل آمده، وجه مشترک همه‌ی آن ها این است که «ظهور»، در اصل بـــه معنای «بروز، آشـــکار و نمود» چیزی اســـت. در تعاریـــف و تعابیر اصطلاحی نیز نظرات متفاوتی ارائه گردیده که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

در اصطـــلاح صوفیـــه، «ظاهر» عبـــارت از «وجودالهـــی» یا «ظاهر وجود» اســـت (جرجانـــی،۱۳۷۷ :۱۰۶). و مقصـــود از «ظاهر الوجود» همان تجلّیات اســـماء اســـت (تهانـــوی،۱۸۶۹: ۹۳۰) و ظهور حق، یعنی تجلّی در اســـماء و صفـــات وتعیّنات. زیرا ۱۴۶موجودات، مظاهر اویند و او در آن‌ها، خود را باز نموده اســـت (ســـجّادی،۱۳۷۰: ۵۶۳) ولی اساس رمزیّات عارفان، توجّه به بطن و بطون است (همان: ۱۹۷)

بـــا امعان نظر به معانی مختلف این اســـم، و تعابیر متفاوت آن، در مجموع می‌توان گفت که «ظاهر»، کســـی اســـت که آثار قدرت او در همه‌ی عوالم آفاق و انفس، هویدا و نمایان اســـت. «لَقَد ظَهرتَ فَلاتُخفیعَلی اَحَدٍ اِلّاعَلی اَکْمَـــهٍ لایَعرِفُ الْقَمَر»(خداوندا، تـــو آن قدرآشـــکاری که بر هیچ کس پنهان نیســـتی مگر بر کوران، کـــه ماه را ندیده و نمی‌شناسند) (شریف کاشانی،۱۳۹۰: ۹۲).

اســـم «ظاهر» در قرآن کریم، فقط یک بار ذکر شـــده اســـت: (قرآن،حدید: ۳) و از جمله‌ی اسمای پرکاربرد درآثار سنایی و عطاراست. دو نکته درباره‌ی این اسم، لازم به توضیح است: اوّلاً بازتاب و کاربرد آن به عنوان یکی از «اسماءحسنی»، در اغلب موارد همراه با اسم «باطن» بیان شده و در نتیجه یکی از مصادیق کامل آرایه‌ی مطابقه (تضادّ) در علم بدیع اســـت. و به ندرت اتّفاق افتاده که به صورت «اســـم واحد»، به تنهایی به کار رود مگر این که درباره‌ی غیر خدا باشد. و نیز در برخی موارد، اسمای سه گانه‌ی «ظاهر، باطن و نور» با هم تجلّی می‌کنند. در نتیجه اســـم «ظاهر» به همراه اسم «باطن» یا توأم با ســـایر اســـماء، غالباً به شـــکل «بازتاب اســـماء متعدد» به کار رفته است. ثانیاً

۱۴۱ ◇◇◇

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۴۳ ◇◇◇

دارد. این تعابیر با هم تناقض ندارند؛ بلکه به ظاهر متناقض می‌نمایند. سنایی هم این دوگانگی ظاهری را به صورت‌های متنوّعی به تصویر می‌کشد:

تانسیم روی ومویت پرده ازرخ برنداشت نه ظلم ازنور پیدابود، نه نور ازظلم

(سنایی،۱۳۸۸: ۲۰۶)

همین مضمون را دوباره به نوع دیگری بیان می‌کند:

رویت به نام ایزدچومه،زلفت به نام ایزدسیه هم عذر با تو هم گنه، هم نور با توهم ظلم

(همان، ۲۱۳)

به هرحال نگاه عطار نیز در این در این مورد، همانند دیدگاه سنایی است بدین معنا که تعدّد و کثرت در پدیده‌های هستی، در حقیقت یکی است و آن عبارت از «وجود» است. همان گونه که خورشید، یکی است ولی ظهور و تابشِ نور آن کثرت دارد. در نتیجه تمام پدیده‌ها به نورخورشید دیده می‌شوند، ولی کثرت موجودات دلیل بر وجود چند خورشید برای مشاهده‌ی آن‌ها نیست:

نبینم جز تو من یک چیز دیگر چو تو هستی، نباشد نیز دیگر

نکوگویی نکوگفته است در ذات که : «أَلتّوحِیدُ اِسْقاطُ الْأضافاتِ»

در آن وحدت چرا پیوند جویم توای مطلوب وطالب، چند جویم؟

(عطار، ۱۳۸۶ : ۸۹)

۴- «نُور»

«نور»، در لغت به معنای «روشنایی» است (محقّق، ۱۳۶۲ :۳۷۰). امّا در اصطلاح، کاربرد مجازی پیدا کرده و به معانی متعدّدی از جمله: «هدایت و راهنمایی»، «ظهور»، «دین وآیین»، «ذات مقدّس حق تعالی» و غیره به کار رفته است. «نُورُالْسَّمواتِوَالارْضِ» (قرآن، نور:۳۵) یعنی «راهنمای آسمان و زمین» (محقّق، ۱۳۶۲ :۳۷۰). لذا «نُورُالنُّور» کنایه از «حق تعالی» است.

در اصطلاح عرفانی و فلسفی؛ نور اسمی است از اسماء الهی به حکم «اَللهُ نُورُالسَّمواتِ وَالأرضِ» (قرآن، نور :۳۵) و عبارت از «تجلّی حق است به اسم (الظّاهر) که مراد وجود عالم ظاهر است در لباس جمیع صور اکوانیّه از جسمانیّات و روحانیّات» (شریف کاشانی، ۱۳۹۰ :۳۶۹) لذا وجود عالم ظاهر از آن جهت که ظهور دارد، نور است.

تجلّی «نور»، با معانی و کاربردهای مختلف به عنوان «اسم واحد» در آثار سنایی و عطار، بازتابی به مراتب بیشتر و قوی‌تر نسبت به سایر اسماء الهی دارد. چه به شکل لفظی، چه حقیقی. که ذیلاً به شرح و تفصیل هر یک می‌پردازیم:

۴-۱- نور، به معنای «ظهور»

نور به این معنا، با اسم دیگری از اسماء خداوند متعال به نام « الظّاهر » قرابتی بسیار آشکار دارد. تعابیری که سنایی و عطار در آثار خود، در مورد نور به کارمی‌برند، بیشتر به این معنا نزدیک‌تر است. زیرا که برای نور دو ویژگی ذاتی قائلند:۱- «ظاهر» بودن ۲- «مُظهر» بودن. لذا در اغلب موارد، اسم «ظاهر» را با اسم «نور»، توأمان به کار می‌برند:

یکی ظاهر، که باطن از ظهور است یکی باطن، که ظاهرتر زنور است

(عطار،۱۳۸۶ : ۸۷)

گر باطنت از نور یقین است منوّر؛ برظاهرتوچون که عیان نیست،صفایی؟

(سنایی،۱۳۸۸: ۳۰۳)

تعریف شهاب الدّین احمد سمعانی از اسم «نور» در کتاب گران سنگ خود «رَوحُ الأَرواحْ فِی شَرحِ أَسماءِالْمَلِکِ الْفَتّاحِ» به این معنا و مضمون نزدیک‌تر است؛ ولی بیشتر ویژگی «مُظهر بودن» آن را در نظر داشته است: «وَالنُّورُ فِی الْحَقیقَةِ مایُنَوِّرُغَیْرَهُ» (سمعانی،۱۳۶۸: ۵۸۶). در کتاب «تعریفات» میر سیّد شریف جرجانی درباره‌ی «نور» آمده است: «کیفیّتی که نخست چشم آن را می بیند و سپس به واسطه‌ی آن، سایر

دیدنی‌ها را درک می‌کند» (جرجانی ،۱۳۷۷ :۱۸۴). یعنی هم ظاهر است و هم مُظهر. «تهانوی» نیز در کتاب «کشّاف»، تمام موجودات را مرتبه‌ای از انوار حق می‌داند. (سجادی، ۱۳۷۰ : ۷۷۲)

۴-۲- نور، به معنی «دین وآیین»

گاهی «نور» به معنای دین و آیین است. از آن جهت که دین، هم راهنما و روشنی بخش بوده و هم تکیه گاه محکمی برای انسان‌هاست. قرآن کریم در آیه‌ای ازسوره‌ی توبه، واژه‌ی «نور» را به معنی «دین اسلام» ذکر می‌کند: «یُریدونَ أَنْ یُطْفِئواْ نورَاللهِ بِأَفواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إلّا أَنْ یُتِمَّ نورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرونَ»(قرآن، توبه : ۳۲)

نکته‌ی ظریفی که در آیه‌ی مذکور وجود دارد و از ترکیب اضافی «نورالله» دریافت می‌شود، آن است که «نور دین»، بازتاب همان نور الهی است و در متون دینی و عرفانی ما نیز تعبیراتی از قبیل «نور قرآن»، «نور اسلام»، «نور رسول الله و ائمّه‌ی اطهار(صلواةالله و سلامه علیهم اجمعین)؛ همگی از یک نور واحدند و آن، نور ذات اقدس الهی است «کلّهم نورواحد». و لکن تجلّیات و ظهورات آن نور واحد؛ مراتب مختلف و درجات متفاوتی در عالم کثرات دارد. لذا نور دین همان نور وجود پیامبر (صلواةالله وسلامه علیه) است و هر دو از نور الهی است:

بدر دین از نور آثار تو می‌گردد منیر　　شاخ حرص از ابر احسان تو می‌یابد نما

(سنایی،۱۳۸۸: ۴۰)

در اسرارنامه‌ی عطار نیز، «نور» به معنی «دین و آیین» بازتاب گسترده‌ای دارد و اهمیّت کاربرد آن در این منظومه، به قدری است که وی این اثر خود را با توجّه به همین معنی آغاز می‌کند و در ابیات دیگر نیز بدان تأکید دارد:

به نام آن که جان را نور دین داد　　خرد را در خدا دانی یقین داد

(عطار، ۱۳۸۶ : ۸۷)

۱۴۷ ◇◇◇

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۴-۴- معانی وکاربردهای دیگر«نور»:

« نور» علاوه بر معانی مذکور، بازتاب گسترده و به عنوان اسمی پرکاربرد در آثار سنایی و عطار، معانی دیگری هم دارد از جمله به معنای عقل انسان است که در احادیث و روایات و نیز متون ادب فارسی، فراوان به آن اشاره شده است. نقل است، اوّل چیزی که خداوند خلق کرده، عقل بوده که نهاد وسرشت نوری دارد. خداوند نور وحدانیّت خود را به عقل ارزانی داشته تا عقل راه به معرفت صفات او برده است:

جهان پر نام تو وز تو نشان نه به تو بیننده عقل و تو عیان نه
عیان عقل و پنهان خیالی تعالی الله ! زهی نور تعالی
(عطار، ۱۳۸۶ : ۸۹)

این نکته اشاره‌ای دارد به سخن بوسعید که فرمود: «لَمّا خَلَقَ اللهُ تَعالی الْعَقلَ وَقَفَهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقالَ «مَنْ أَنَا؟» فَتَحَیَّرَ فَکَحَّلَهُ بِنورِوَحْدانِیَّتِهِ فَقالَ: «مَن أَنا؟» فَقالَ: «أَنتَ لاإلهَ إلّاأَنْت.» فَلَمْ یَکُنْ لِلْعَقْلِ طَریقٌ مِنْ مَعْرِفَتِهِ إلّا بِهِ » (منوّر، ۱۳۶۶ :۳۰۷). یعنی: «چون خدای تعالی عقل را بیافرید او را در پیشگاه خویش بداشت وگفت: من کیستم؟ آنگاه عقل گفت: تویی الله که جز تو خدایی نیست. پس عقل را راهی به معرفت خدای نبود، جز بدو.»

در قرآن کریم، یکی از معانی نور عبارت از وجود مبارک حضرت رسول اکرم (ص) است که خداوند متعال، وجود آن حضرت را با عنوان «سراج منیر»خطاب می‌کند و می‌فرماید:«یا أَیُّهَاالنَّبیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبشِّراً وَ نَذیراً وَداعِیاً إِلَی اللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً وَ مُنیراً»(قرآن، احزاب : ۴۵و ۴۶)

هم چنین عرفا و از جمله سنایی و عطّار، معتقدند که فقط در اثر عبودیّت و بندگی است که انوار حق در دل انسان تجلّی می‌کند و نور بندگی که تنزّل یافته‌ی نورالهی است و در تمام هستی و نیز در نهاد انسان به عنوان عالم اصغر، به امانت نهاده شده،

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۵۱ ◇◇◇

از او گـــفتیم ما، ایـــن جـــا «هوالله» اناالحـق، مـا زدیـم از ماسـوی الله
(عطار، ۱۳۷۱: ۱۳۶)

در «روح الارواح» آمـده: «در میان عوام تا «هو» را با «الله» تعریف نکردی، بر مراد گوینـده واقف نگردد، اما خواص و اهل اختصاص و مـردان میدان دین و خداوندان عیـن الیقین – کـه دلی صاف دارند و همتی عالی و سـینه‌ای خالـی- چون بر زفان گوینده برود که : هو، از این کلمه جز حق – جل جلاله – مفهوم ایشان نگردد. و علی الحقیقه دلی باید از هوی مصفّی، و سینه‌ای به هُدی محلّی، و باطنی قبول حق را مهیّا تا حقیقت هویّت بر وی مکشوف شود و به ادراک سرّ او موصوف گردد.

آورده‌اند که آن عزیزی در راهی می‌رفت، درویشی پیش آمد، گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت: هو. گفت: کجا می‌روی ؟ گفت: هو . گفت : مقصودت چیست ؟ گفت: هو. از هر چه سؤال کرد، جواب این یافت که: هو.

از بـس که دو دیده در خـیالت دارم در هـر چـه نگـه کنـم، تـو می‌پنـدارم

و ایـن کلمه‌ی هو، چون از سـینه‌ی مرد صاحب وقت بر آیـد، هیچ چیز حجاب نیاید، اگر عرش رفیع پیش او آید و اگر کرسـی، به آتش محبتش بسوزد. و از این جا گفت آن عزیز عهد : لَوْ زاحَمَنی الْعَرشُ لَمَحَقتُهُ. اگر عرش رفیع پیش وقت ما درآید، پستش کنیم.

و علی الحقیقه این «هو» خاص‌ترین همه‌ی نام هاسـت . «هو» یک حرف اسـت و آن « ها» اسـت و این «واو» برای قرار نفَس راسـت. و دلیل بر آن که یک حرف است که چون تثنیه کنی «هما » گویی؛ نه «هوما» . پس این نام فردی است دلیل بر فردی.

«هو» باید که از قعر دل مترقّی گردد به نَفَس پاک، از نَفس پاک، از دل پاک، از سرّ پـاک، از ضمیر پاک، از باطن پاک کرده قصـد درگاه پاک کند، گذران و روان و برّان، چون برق خاطف و ریح عاصف، نه چیزی به او در آویخته، نه او به چیزی در آویخته»

۱۵۳ ◇◇◇

اسم «الله» و «نور» از نظر شکلی، کاربرد فراوان و از لحاظ محتوایی، بازتابی به مراتب قوی‌تر و پر رنگ‌ترنسبت به اسمای دیگر دارند. جز این دو اسم؛ اسمای «احد، ظاهر و هو» تجلّی بیشتری نسبت به بقیّه دارند. هم چنین سنایی و عطّار، در کاربرد اسمای متعدد، در اغلب موارد، اسم «ظاهر» و «باطن» را همراه با اسم «نور» بیان کرده؛ و در مواردی، اسم «ظاهر» را مترادف با «نور» می دانند. در مجموع، مهم‌ترین شاخصه‌ی عرفانی و شعری این دو شاعرِ عارف، تنوّع کاربرد اسمای ذات الهی در آثارشان است. به ویژه، تحمیدیّه‌ها و مثنوی هایشان، مظهر و مجلای اسما و صفات الهی‌اند و حاصل تراوشات فکری و آیینه‌ی تمام نمای ظهورات و تجلّیات قلبی سنایی و عطّارند.

از لحاظ شکلی (لفظی)، سه گونه کاربرد ازاسمای ذات خداوند متعال، در آثارشان مشاهده می‌شود: ۱- مفرد (اسم الأسم)، مانند«الله»، «نور»، «ظاهر»، «باطن»و... ۲-ترکیبی، مانند «ربّ العزّة»، «حبل الله» و...۳- اسنادی (در جمله) مثل«مَنْ رَبُّکَ»، «وَاللهُ اَعْلَمُ» و...

از لحاظ محتوایی (حقیقی و معنوی) نیز، اوّلاً بازتاب اسمای ذات، به مراتب بیشتر از اسمای صفات و افعال است و ثانیاً، کاربرد آن نسبت به اسمای سه گانه‌ی لفظی، بسامد بالایی دارد. مانند این جمله از«تذکرةالأولیا» در«ذکر امام محمّد باقر(علیه السّلام)» که معنا و مضمون آن، به ترتیب نشانگرِ اسمای «الله، حیّ، قیّوم و بصیر»است: «بارخدایا، تو زنده‌ای و پاینده‌ای و بیننده‌ای» (عطّار، ۱۳۷۰: ۷۲۰).

کتاب نامه

۱. قرآن کریم

۲. آیتی، عبدالمحمّد (۱۳۷۲)، صحیفه ی سجّادیّه، چاپ اوّل، تهران، سروش

۳. بایرک توسن (۱۳۷۹)، زیباترین‌نام‌ها، ترجمه‌ی پریچهر فرجادی، چاپ اوّل، تهران، آیین تفاهم

۴. تهانوی، محمد بن علی (۱۸۶۹م)، کشّاف اصطلاحات فنون ... هند، چاپ اول

۵. جامی، عبدالرّحمن (۱۳۷۰)، نفحات الأنس، تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران،اطّلاعات

۶. جرجانی، میرسیّد شریفعلی بن محمد(۱۳۷۷)، تعریفات فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی، ترجمه‌ی حسن سید عرب وسیما نوربخش، تهران، فرزان

۷. رازی، فخرالدّین ابوعبدالله محمّدبن عمر (۱۴۱۰ق)،شرح اسماءالله الحسنی، چاپ دوّم، بیروت، دارالکتاب العربی

۸. رازی، فخرالدّین ابوعبدالله محمّدبن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب (تفسیرکبیر)، چاپ سوّم، بیروت، داراحیاءالتّراث العربی

۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد(۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم الدّارالشّامیهٔ

۱۰. سبزواری، حاج ملاّ هادی (۱۳۶۷ هـ‌ق)، شرح منظومه، تهران، چاپ افست از روی نسخه‌ی ناصری

۱۱. سجّادی، سیّد جعفر (۱۳۷۰)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ اوّل، تهران، کتابخانه ی طهوری

۱۲. سرامی، قدم علی (۱۳۹۲)، عرفان در آیینه‌ی ذهن انسان، چاپ نخست، تهران، ترفند

۱۳. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۷)، حدیقهٔ الحقیقهٔ و شریعهٔ الطّریقهٔ، با مقدّمه و تصحیح محمّد روشن، تهران، نگاه

۱۴. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۸)، دیوان حکیم سنایی بر اساس

فصل‌نامه‌ی تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی ◇◇◇

۱۵۷ ◇◇◇